

## آیا مرد حق دارد زن خود را کتک بزند؟

به نظر نمی‌رسد در هیچ موضوعی مربوط به حقوق زنان، به اندازه مسئله "زدن زن" توسط شوهر، به اسلام و قرآن حمله شده باشد! می‌گویید درست است که حتی در کشورهای پیشرفته اروپائی و امریکا، هنوز هم مردان به اتکاء قدرت بیشتر، در بسیاری موارد زنان را آزار می‌دهند و کتک می‌زنند، اما این مسئله امری بشری است، چگونه می‌توان باور کرد که خالق انسانها که زن و مرد را یکسان آفریده، چنین ظلم و تبعیضی را مجاز شمرده باشد؟ بنابراین یا قرآن کتابی بشری است، که تمایلات و عادات اعراب و فرهنگ زمانه خود را بازتاب می‌دهد، یا در آن تحریف و دخل و تصرفی به عمل آمده است.

شگفت اینکه اکثریت منتقدین، نه خود به قرآن مراجعه کرده و ترجمه ساده و زمینه و علت این حکم را بررسی کرده‌اند، و نه به شرایط زمانی مکانی (context) آن و حکمتی که در حقوق متقابل زن و شوهر مورد نظر بوده، توجه داشته‌اند. نه تنها ناباوران به حقانیت اسلام، که موج تبلیغات علیه این آئین را تقویت و تشدید می‌کنند، بلکه برخی مسلمانان تحصیلکرده و آزاده نیز با اتکاء به انتظارات زمانه و نظامات حقوقی جوامع مدرن، می‌کوشند با ارائه ترجمه دیگری برای فعل زدن (ضَرَبَ) معنای قابل پذیرشی از آیه مورد نظر عرضه نمایند و به این ترتیب ناخواسته تحریفی در کتاب الهی وارد می‌کنند.

به نظر می‌رسد خطای عمومی در منطبق شمردن عملکرد پیروان یک آئین با اصل و اساس آن، و به حساب اسلام گذاشتن آنچه برخی مردان مسلمان در طول تاریخ با اتکاء به خُلق و خوی بشری و مردسالاری، با زنان خود کرده‌اند، عامل مهمی در این سوء تفاهم بوده و در نتیجه چنین تصور شده است که این رفتارها ریشه در آموزه‌های قرآنی دارد. در حالی که مراجعه مستقیم و مستقل از پیش داوری‌های فقهی و فرهنگی و تدبر تحقیقی در خود متن (قرآن)، می‌تواند رهگشای شناخت فلسفه و حکمت صدور چنان حکمی باشد.

ذیلاً برخی نکات را درباره آیه ۳۴ سوره نساء که بیانگر چنین حکمی می‌باشد یادآور می‌شود.

### قاعده یا استثناء؟

آیه مورد نظر مطلقاً مربوط به عموم زنان و توده غالب آنان در جامعه نیست، تا کسی آن را توهینی به جنس

زن تلقی نماید! بلکه منحصرأ مربوط به زنانی است که در غیاب شوهر، در آنچه خداوند حفاظت از آن را بر زنان مقرر کرده، یعنی حفظ ناموس و اموال مشترک، خیانت می کنند.

متن آیه با صراحت و با تأکید بر این نکته که:

"زنان شایسته در غیاب مرد، نگهدار چیزی هستند که خداوند آن را حفظ کرده" (۱)

آشکار می سازد که کدام دسته از زنان مورد خطاب هستند و دنباله آن که "نگرانی از نافرمانی" (واللاتی تخافون نشوزهن) را مطرح ساخته است، موضوع نافرمانی را، که در زمینه ناموس و حقوق متقابل جنسی (نه مسائل روزمره زندگی) است، نشان می دهد.

توضیح آنکه در نظام خانوادگی اسلام، مرد عهده دار زندگی زن از نظر خوراک و پوشاک و پناهگاه و سایر نیازهای اساسی زندگی می باشد و زن هیچگونه وظیفه ای برای تأمین مخارج زندگی، حتی کار در خانه ندارد و برای خدماتی که انجام می دهد، حتی شیر دادن فرزند خود، حق مطالبه مزد دارد. از آنجائی که هیچ حقی نمی تواند یک طرفه و بدون تکلیف متقابل باشد، زن نیز در نظام حقوقی اسلام موظف است در ازای خدماتی که از شوهر دریافت می کند، در آنچه مربوط به روابط زناشویی (امور جنسی) است نسبت به شوهر خود وفادار بوده، نامحرمی را به خود نپذیرد و با دیگری ارتباطی نامشروع، در هر سطحی، برقرار نکند. در این صورت اگر بیم خیانتی (نشوزی) در این زمینه حاصل گردد، طبیعی است که شرع یا عرف نمی توانند ساکت بمانند.

## سلسله مراتب اجرای حکم

غیرت مرد نسبت به همسر خود، گزینه حفظ خانواده از دستبرد دزدان ناموس، و عزت نفس آدمی اجازه نمی دهد شاهد بی تفاوت تجاوز به حریم خصوصی خود، یا فساد درونی آن باشد. به همین دلیل است که در طول تاریخ مردان همواره خیانت همسر را با خون شسته اند و هنوز هم در مناطقی که قدرت دولتی بر قدرت فردی مردان سایه نینداخته است، همچنان اخباری از این نوع را می شنویم و در شهرهائی که ترس از قانون و کیفر دستگاه قضائی مستولی است، نمونه هائی از خودکشی مرد پس از کشتن زن و معشوق او را گهگاه

آیه ۳۴ سوره نساء در چهارده قرن قبل، در جامعه‌ای با نظام قبیله‌ای و در میان مردانی نازل شده است که بعضاً نوزادان دختر را در خاک می‌کردند و برای زن کوچکترین حقی در هیچیک از زمینه‌های زندگی، قائل نبودند و اصولاً راهی برای ادب کردن، غیر از زدن، نمی‌شناختند. در چنین شرایطی، آیه فوق، نه در توصیه و تجویز زدن زنان، بلکه در توقف و تعطیل آن و در پیش گرفتن شیوه تربیتی تدریجی نازل شده است. آن هم نه در موضوعات عادی روزمره و اختلافات و مشاجرات مربوط به زندگی مادی، بلکه در موضوع حفظ ناموس و روابط زناشوئی.

تربیتی که قرآن در چنین مواردی (که کاملاً نادر و استثناء می‌باشد) توصیه کرده است، شامل سه مرحله و با استفاده از سه زمینه و توان مؤثر به شرح ذیل می‌باشد:

- ۱- (به کارگیری توان عقلی)، در پیش گرفتن شیوه پند و اندرز (با ذکر عواقب اخروی یا آثار منفی در میان اعضای خانواده و فامیل و جامعه).
- ۲- (به کارگیری توان جنسی)، ترک موقت روابط زناشوئی در بستر (البته در صورتیکه ردیف اول مؤثر واقع نشود، آن هم پس از مدت زمان لازم).
- ۳- (به کارگیری توان جسمی)، ممانعت از ادامه ارتباط نامشروع و خیانتی که در شرف وقوع است. (۲)

## هدف، پیشگیری است نه کیفر و مجازات

پس از بیان حکم در آیه مذکور، بلافاصله به شوهران هشدار داده است:

"اگر اطاعتتان کردند، هیچ راهی علیه آنان در پیش نگیرید (هیچگونه اقدام انتقامی انجام ندهید و بدانید که) خداوند بسیار عالی مرتبه و کبیر است (دست قدرت او بالای دست شماست)".

هشدار فوق به صراحت نشان می‌دهد که تدبیر سه مرحله‌ای توصیه شده، صرفاً برای خاموش کردن آتش فساد است که شعله افکنده، نه تنبیه و مجازات شخص خاطی. توضیح آنکه نه تنها در احکام شرعی، بلکه در قوانین مصوبه اجتماعی نیز تعیین مجازات برای متخلفین عمدتاً نقش پیشگیری دارد. به عنوان مثال تعیین

یکصد ضربه تازیانه برای زن و مرد زناکار، که فقط در صورت مشاهده (دقیق و از نزدیک) چهار شاهد عادل قابل اجرا می‌باشد، با توجه به اینکه چنین روابطی در خفا و به دور از چشم شاهدان انجام می‌شود، نشان می‌دهد شارع دین خواسته است اینگونه بی‌بند و باری‌ها در صحنه اجتماع (در پارک‌ها، مجامع عمومی و در منظر مردم) انجام نشود و قبح آن نریزد. رسیدگی به آنچه انجام شده اما تجاوزی علنی به عفت عمومی صورت نگرفته، فقط به عهده پروردگار است.

جالب اینکه اگر مردی بدون چهار شاهد عادل همسرش را به چنین روابطی متهم سازد به هشتاد ضربه تازیانه محکوم شده و برای ابد شهادتش بی‌اعتبار می‌گردد (آیه ۴ نساء).

و در همین راستا، قابل توجه است که مقررات شدید و سنگینی که در کشورهای پیشرفته غربی برای تخلفات رانندگی، داد و ستد، تولیدات صنعتی، ساختمان سازی و غیره قائل می‌شوند، عمدتاً جنبه پیشگیرانه داشته و عاری از نیت آزار رسانی و توهین به خطاکاران می‌باشد. اتفاقاً به نسبتی که نهادهای مدنی در جامعه بیشتر شکل گرفته و روابط اجتماعی گسترده‌تر باشد، ضرورت مقررات کیفری برای مجازات خطاکاران بیشتر می‌گردد و مجازات، نه تنها تعطیل نگشته و تقلیل نمی‌یابد، بلکه به نسبت توسعه روابط اجتماعی، تشدید می‌گردد. مقایسه بین کشورهای پیشرفته با کشورهای عقب‌افتاده، از نظر اهمیت رشته حقوق در دانشگاه‌ها، تعداد دفاتر حقوقی، ضخامت کتابهای قانون، انواع بیمه‌های سنگین (در پرداخت جریمه) در دعاوی حقوقی (Law Suit) و آمار مناسبات حقوقی در همه زمینه‌ها تهدید به کیفر برای خطا و خیانت مختص جوامع عقب‌افتاده و روزگار قدیم و قوانین دینی نمی‌باشد بلکه روز به روز گسترده‌تر می‌گردد.

## تبیین موضوع در قالب تشبیه و تمثیل

کلاسی را در نظر بگیرید که دانش‌آموزی آن را با ایجاد سر و صدا و بی‌انضباطی مختل کرده‌باشد. مسلماً وظیفه معلم جز مهربانی و تذکر و اندرز و ارشاد شاگردان نیست. اکثریت شاگردان معمولاً در چنین مواردی دست از اخلاص‌گری بر می‌دارند. اما اگر اقلیتی بخواهند باز هم نظم و آرامش کلاس را مختل سازند، معلم متوسل به "حربه نمره" می‌شود و آنان را به محرومیت از امتحان هشدار می‌دهد. به نظر نمی‌رسد کسی باز هم به اخلاص‌گری ادامه دهد، ولی اگر با وجود این تدابیر، همچنان به اخلاص در نظم کلاس ادامه داد، فقط دو راه برای معلم باقی می‌ماند؛ یا باید تحمل کند و او را آزاد بگذارد، در این صورت ادامه کلاس امکان‌پذیر نبوده

و حقوق سایر محصلین، که باید از کلاس استفاده کنند، و نظم آموزشی پایمال خواهد شد. یا آنکه به "زور" او را از اخلال باز دارد (مثلاً دست او را گرفته و موقتاً از کلاس اخراج نماید).

آیا اگر معلمی، پس از اجرای مراحل تذکر و تهدید (در مورد خطا کاران)، برای اداره و ادامه کلاس متوسل به توبیخ گردد، توهینی به شاگردان تلقی می شود، یا تدبیری به نفع خود آنها اندیشیده است؟ درست است که هیچ مدرسه‌ای برای تنبیه تأسیس نشده و هیچگاه تنبیه نمی تواند جای تعلیم را بگیرد، اما آیا کاربرد آن در موارد نادر و استثنائی، در شرایطی که راه حل های قبلی موثر واقع نشده، خلاف منطق و مصلحت است؟ علاوه بر آنکه، وجود چنین کیفری، خود به خود مانع ارتکاب خطا گشته و نگرانی از اجرای آن نقش پیشگیرانه مهمی خواهد داشت.

خانواده نیز به عنوان اولین و مهمترین واحد اجتماعی، نیازمند نظام و مقرراتی برای تعیین حقوق متقابل زن و مرد، فرزندان و والدین می باشد. مسلماً جز مهر و محبت و فداکاری و فراستِ طرفین، عامل دیگری برای دوام خانواده قابل قبول نیست. اما همه مردم و در همه مواقع، حقوق یکدیگر را رعایت نمی کنند و واقعیت را نیز نمی توان نادیده گرفت. اتفاقاً قوانین کیفری، شرعی یا عرفی، در همه جوامع برای همین موارد استثنائی، آنهم برای پیشگیری، وضع می شوند. بنابراین مرزها و محدودیتهای باز دارنده و کیفرهای پیش بینی شده را نباید به همه افراد تعمیم داد و جفائی به جنس مونث تلقی کرد.

## پاسخ به سؤالات احتمالی

### ۱- چرا زن نباید بزند؟

می گویند چرا به زن چنین توصیه ای نشده است؟ و چرا زن نباید، در صورت خیانت شوهر، او را تنبیه نماید؟ باید دید اگر چنین توصیه ای هم شده بود، آیا اصولاً با توجه به برتری نیروی جسمی مردان، چنین امری ممکن و مصلحت بود، و یا موجب درگیری و زد و خوردی می شد که معلوم نبود در نهایت به نفع زنان باشد؟ از آن گذشته، هم خیانت باید با توجه به حقوق و وظایف دو طرف تعریف شده باشد، و هم نتایج و آثار متفاوت آن از ناحیه زن یا مرد مورد توجه قرار گیرد. چاره بدرفتاری و خشونت و خیانت مرد را آیات دیگر قرآن به ما آموزش داده است؛ وقتی زن نمی تواند شخصاً ستمکاری مرد را متوقف سازد، مراجعه به دستگاه قضا و مقامات داوری این درد را درمان خواهد کرد. به عنوان مثال متناسب با جامعه معاصر نزول قرآن، سوره

"مجادله" با طرح شکایت زنی از همسر خود نزد پیامبر آغاز گشته و راهی عادلانه برای اعاده حقوق پایمال شده زنان گشوده است.

## ۲- توهین هرگز!

می گویند مردی که به خود اجازه دهد دست روی زنش بلند کند، لایق زندگی مشترک نیست و باید از او جدا شد! ... البته هیچ مردی چنین حقی ندارد و پیامبر اسلام هم فرموده است: "چگونه دستی را که در گردن همسر خود انداخته‌اید روی او بلند می کنید؟" اما باید پرسید کدام مرد و کدام زن؟ در شرایط عادی زندگی و برای اکثریت مطلق مردم، این شیوه قابل پذیرش نیست و تحقیر و توهینی که چنین رفتاری برای زن به وجود می آورد، نابخشدنی است. اما باید پرسید زنی که در پنهانی به همسرش خیانت می کند و به تعبیر قرآن "در غیاب شوهر آنچه را خدا حفظ کرده حفظ نمی کند" آیا با این کار عملاً بزرگترین تحقیر و توهین را علیه شوهر خود روا نمی دارد؟ انصافاً، توهین کدامیک سنگین تر است؟ و اگر معنای "توهین"، پست کردن باشد، پستی ناشی از خیانت بدتر است، یا پستی ناشی از یک تنبیه تربیتی؟

## ۳- طلاق بهتر است

می گویند هر زنی ترجیح می دهد طلاق داده شود تا دستی روی او بلند شود.

اولاً چنین امری از نظر آماری اثبات نشده است. البته ممکن است برای چند ساعت و چند روزی پس از یک مشاجره خانوادگی، چنین احساسی غلبه کند، ولی پس از فروکش کردن احساسات، کمتر زنی حاضر می شود کانون خانواده، فرزندان و زندگی مشترک را که سرشار از خاطرات تلخ و شیرین است، یکسره رها کند.

ثانیاً آثار و عوارض تلخ طلاق و پیامدهای ناگوار آن برای اعضای خانواده به مراتب سنگین تر از عوارض متوسل شدن به زور در موارد خیانت است.

ثالثاً، طلاق را به عنوان گام چهارم (پس از سه مرحله فوق) در آیه ۳۵ سوره نساء (آیه بعدی) مطرح کرده است. اما در صورتی که اقدامات سه مرحله‌ای قبلی مؤثر واقع نشود.

اتفاقاً پیش بینی طلاق، نشان می‌دهد تدبیر سوم فقط به عنوان یک حربه استفاده شده و هرگز کاربرد مطلق در همه موارد نخواهد داشت. چه بسا کسانی را جز با طلاق نتوان از نافرمانی در امور زناشویی (بی‌وفائی شوهر) باز داشت.

رابعاً، همچنانکه چند بار تا کنون در این نوشته تکرار شده‌است، موضوع "زدن" ارتباطی به عموم زنان ندارد، که موجب رنجش خاطر و احساس تبعیض جنسی گردد، بلکه منحصرأً درباره زنانی است که وفای در تعهدات زناشویی نمی‌کنند و گفتگوهای ناصحانه و شیوه‌های مسالمت‌آمیز در مورد آنان مؤثر واقع نشده است.

#### ۴- چرا به قاضی نرویم؟

می‌گویند اگر زنی در معرض چنان انحرافات بود و مذاکرات و ترک بستر هم برای به راه آوردن او مؤثر واقع نشد، باز هم مرد حق ندارد متوسل به زور برای ممانعت از ادامه ارتباطات نامشروع و نافرمانی همسر خود گردد حداکثر می‌تواند به دادگستری و داوری دولتی مراجعه نماید. چنین پیشنهادی ظاهراً متین و منطقی به نظر می‌رسد، اما باید دید چقدر عملی و ممکن و مصلحت می‌باشد؟ اختلافات زن و شوهر معمولاً زیر سقف خانه‌ها پوشیده می‌ماند و کمتر همسایه‌ای از آن مطلع می‌شود. این منازعات به دلیل نیازی که طرفین به هم دارند، معمولاً فیصله پیدا می‌کند و در مواقع سخت تر، با وساطت نزدیکان، امید به اصلاح همواره وجود دارد. در حالی که برملا کردن اختلافات یا خطا و خیانت و فساد احتمالی و کشاندن آن به دادگاه و قضاوت دادرسان، مسئله را به کوچه و بازار می‌کشاند و زن و شوهر را زبانزد عام و خاص کرده و گره‌های ناگشودنی جدیدی پدید می‌آورد. به علاوه، وقتی یک زن و شوهر نتوانستند مشترکاً و یا با وساطت خویشاوندان، مشکل خود را حل کنند، چه انتظاری می‌توان از کارمندان بی‌احساس و عاطفه‌ای داشت که فقط مقررات خشک و بی‌رحم بر آنها حکومت می‌کند؟ گیریم دادگاه هم حکم به تنبیه زن بدهد، چه کسی این حکم را اجرا می‌کند؟ آیا غیرت مرد اجازه می‌دهد زنش را مرد دیگری تنبیه کند؟ برای زن کدام بدتر است؟ آیا چنین زنی امکان دارد بار دیگر به خانه شوهر بازگردد؟ از اینها گذشته، با چه دستگاه عریض و طویل دادگستری و چه تعداد قاضی و بازرس می‌توان به مشکلات خانوادگی جوامع میلیونی رسیدگی کرد؟ و آیا مصلحت است وقت و انرژی یک مملکت صرف امور شخصی و خانوادگی گردد؟ و اصلاً آیا در جوامعی که قانون حکومت، بلکه خدائی می‌کند، با وجود همه تدابیر و زندانها، آیا زدن‌ها و ضرب و جرح‌های خانوادگی و خیانت‌ها و خلاف‌ها ریشه کن شده‌است؟

## ۵- این حرف ها قدیمیه!

می گویند این مقررات دست و پا گیر! مربوط به چهارده قرن قبل و برای یک جامعه بی سواد و بی فرهنگ وضع شده است. امروز زنان آزاد و رها شده اند، برای خود کار می کنند، درآمد مستقل و حتی خانه و زندگی دارند، نه احتیاجی به نفقه مرد دارند و نه حمایت و دفاع او، در این روزگار که قانون حاکم است، دیگر معنا و مفهومی دارد. اصلاً روزگار آقا بالا سر داشتن و مردسالاری به سر آمده است!

همانطور که گفته شد، حقوقی که خداوند برای زن و شوهر مقرر کرده است، دو طرفه بوده و در یک مجموعه هماهنگ (Package) معنا می دهد. به طوری که اگر اجزائی از آن تغییر کرد، عادلانه بودن آن زیر سؤال می رود. مثلاً احکام مربوط به مهریه، ارث زن، قوام بودن مرد و همچنین "زدن زن" (در شرایط ویژه خود)، مربوط به جوامع و شرایطی است که مرد وظیفه اداره مادی خانواده را به عهده داشته و تنها نان آور و نگهدارنده و نظام دهنده خانواده بوده است. در چنان شرایطی، البته نصفه بودن ارث زن (که نقش نان آوری نداشته) و بقیه روابط، قابل توجیه است. اما در روزگاری که وضعیت جوامع تغییر کرده و زنان دوش به دوش مردان در تلاش برای معاش و کسب درآمد مشارکت می کنند و نقشی مساوی در بنای زندگی مادی ایفا می نمایند، صرف نظر از اینکه آیا کشاندن زنان به محیط های خشن زندگی و دور ساختنشان از کانون گرم خانواده و فرستادن فرزندان به مراکز نگهداری کودکان مصلحت و مفید به حال جوامع بوده و یا ضررهای سنگین تری به خودشان و به جامعه وارد شده است، حداقل می توان گفت در چنین شرایطی چه بسا خدا هم راضی نباشد و عادلانه نداند ارث زن نصف مرد باشد و شوهری که نه مهریه داده، نه خرجی داده و نه حمایت و دفاعی کرده است، کامجویی از زن را حق شرعی و مسلم خود بداند و اجازه بیرون رفتن از خانه را هم به زنش ندهد!

اصولاً قضاوت درباره یک حکم دینی و ارزیابی میزان کاربرد آن در محیط های غیر دینی و با ضوابط و معیارهای ارزشی دیگر کاری غیر منطقی است.

**خلاصه کلام:**

مطالب گفته شده را شاید بتوان در چند جمله زیر خلاصه کرد:



۱- موضوع زدن زن، استثنائی بسیار نادر، در شرایط ویژه سرکشی در امر زناشوئی و روابط جنسی (نشوز) است.

۲- حکم مورد نظر، برای از میان برداشتن برخوردهای خشن و خونین در مورد خیانت‌های خانوادگی و مهار و محدود کردن آن آمده است، نه توصیه و تشویق به زدن.

۳- این قوانین در چارچوب حقوق و وظائف طرفینی معنا می‌دهد و در صورت پای‌بند نبودن مرد به وظائف خود بی‌معنا می‌گردد.

۴- هدف از تعیین این احکام، پیشگیری و درمان قبل از وقوع است، نه مجازات و اجرای احکام.

---

۱- فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله

۲- فعل "ضَرَبَ" (زدن) که در آیه مورد نظر به عنوان گام سوم آمده است، نوعی اعمالِ قدرتِ سبک و ساده به تناسب نوع خیانت و فقط برای جلوگیری از ادامه آن (نه به قصد انتقام‌گیری و از روی غضب و غیرت) می‌باشد. بر حسب روایات منسوب به پیامبر، این امر نباید موجب جراحت و تغییر رنگ پوست گردد و گفته شده است بهتر است با چوب مسواک یا دسته‌ای از ریحان باشد.